پاسخ های حجت الاسلام و المسلمین «محمد موسوی خوئینی ها» به پرسش های خوانندگان «سلام»

این پرسش ها را امروز چه کسی پاسخ می دهد

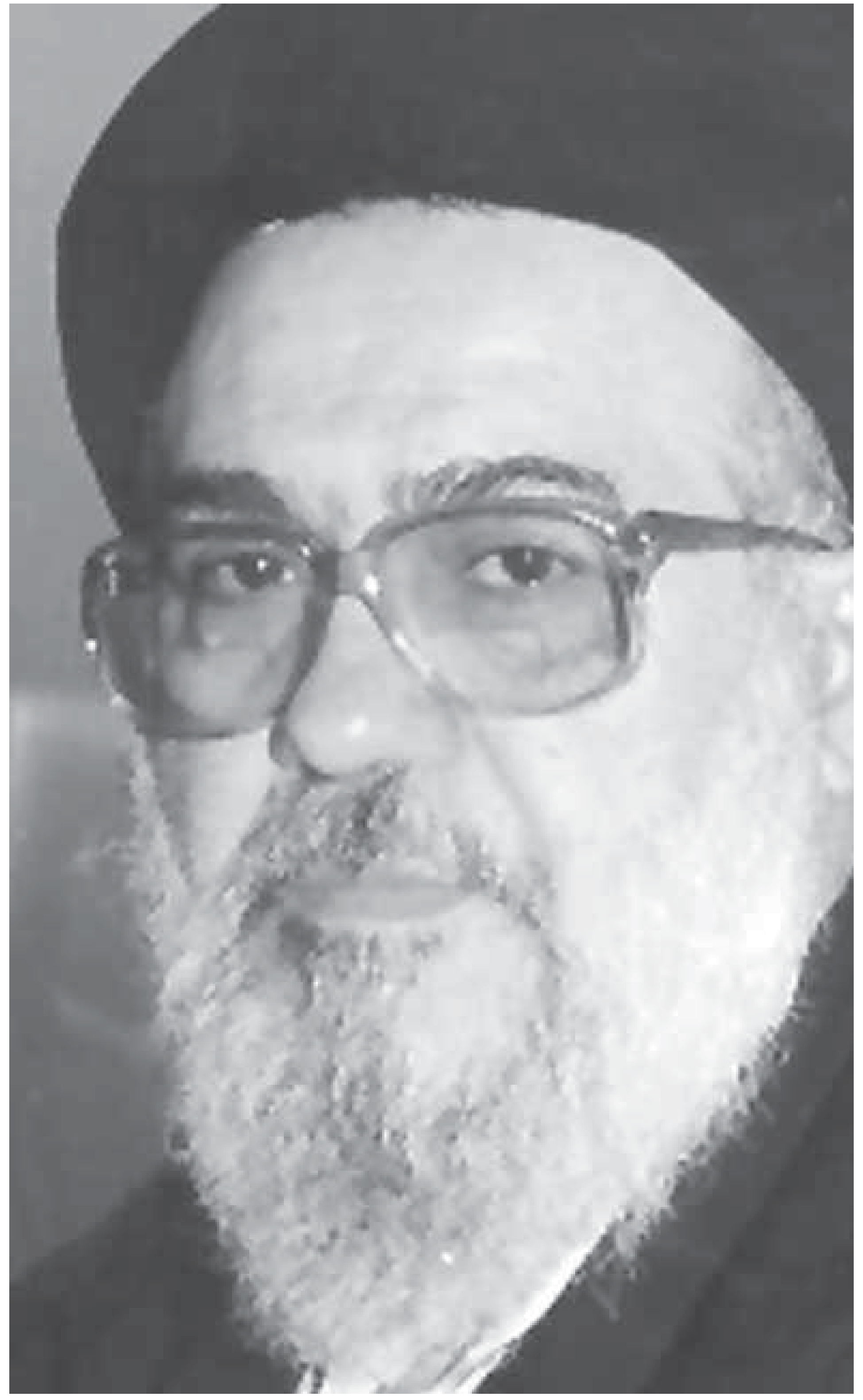

اشاره:

۱۶ تیرماه امسال مصادف با سومین سالگرد توقیف روزنامه «سلام» به مدیر مسؤولی حجت الاسلام والمسلمین «سید محمد موسوی خوئینی» است. «سلام» در دوران انتشار خود مبدع ستون ها و صفحاتی در انعکاس مسائل سیاسی بود که در عرصه مطبوعات کم نظیر و بر حوزه سیاست تأثیرگذار بودند. از جمله این ستون ها یکی هم «پاسخ ویژه» سلام به پرسش های خوانندگانش بود که حجت الاسلام والمسلمین خوئینی ها شخصاً به آنها پاسخ می داد. در این شماره برخی از آن پرسش و پاسخ ها را آورده ایم اما در فقدان «سلام» این پرسش باقی است که «این پرسش ها را امروز چه کسی پاسخ می دهد؟»

گروه سیاسی

لطفاً حدیث نبوی «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم» را توضیح بدهید.

سلام: از این حدیث شریف چنین استفاده می شود که حکومت پدیده ای است مانند سایر پدیده های این عالم و از قواعد و روابط «علی و معلولی» خاص خود پیروی می کند و مهم ترین عامل سقوط حکومت ها ستمی است که از سوی حکمرانان بر مردم می شود. بدترین و زشت ترین ستمی که از سوی حکمرانان بر مردم جاری می شود، به رسمیت نشناختن حق تعیین سرنوشت آنان به دست خودشان است. بدترین ستم آن است که حاکمان باور نداشته باشند که مردم «ولی نعمت» آنان هستند و زشت ترین ستم آن است که حکمرانان نپذیرفته باشند که هیچ کس حق ندارد بدون اجازه و رضایت مردم در کار اداره کشورشان دخالت کند وظالمانه ترین رفتار آن است که «میزان رأی مردم است» را زیر پا بگذارند. از حدیث شریف استفاده می شود که حکومت همچون بنای ساختمانی است که استواری و بقای آن تابع قواعد و محاسبات ساختمانی است که اگر از ناحیه مهندسان آن رعایت شود، حتی اگر مؤمن هم نباشند آن ساختمان مستحکم و استوار خواهد ماند. ولی اگر محاسبات مهندسی ساختمانی غلط باشد، آن بنا بر سر پا نخواهد ماند؛ حتی اگر مهندسان آن در زمره مؤمنان باشند.

حکومت و استواری آن نیز تابع قواعد خاص خود است و مهم ترین آن ستم نکردن برمردم است. در حقیقت این حدیث شریف یک بیان توصیفی است از ساختار قابل بقا و استمرار حکومت؛ یعنی قطع نظر از میزان و ملاک حق و باطل در امر حکومت و این که چه کسی حق حکومت کردن دارد و منشأ حق حاکمیت چیست؟ این حدیث شریف حکومت قابل بقا و دوام و حکومت غیرقابل بقا و دوام را بیان می کند. در تحلیل و تفسیر این حدیث می توان چنین استنباط کرد که هر یک از عدل و ظلم در امر حکومت، با هر یک از ایمان و کفر حاکمان قابل جمع است. به این بیان که چه بسا حاکمانی که به خدا و روز جزا ایمان نداشته باشند، ولی منشأ حکومت و نیز رفتار آنان با صاحبان اصلی حکومت، عادلانه باشد که چنین حکومتی قابل بقا است. به عکس، چه بسا حاکمانی که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشند ولی منشأ حکومت و رفتار آنان با مردم ظالمانه باشد که چنین حکومتی قابل بقا نیست. اکنون ممکن است این سؤال در ذهن خواننده ای مطرح شود که چگونه ممکن است حاکمانی مؤمن باشند، لیکن رفتاری ظالمانه با مردم داشته باشند؟ در پاسخ این سؤال باید توضیح داده شود که رفتار ظالمانه و غیرعادلانه با مردم صرفاً یک امر اعتقادی نیست، بلکه همان گونه که اشاره شد عدل و ظلم در امر حکومت، همچون همان اصول و قواعد مهندسی ساختمان است؛ یعنی علمی است که اگر رعایت نشود، صرف اعتقاد و ایمان و اخلاص در رعایت آنها کافی نیست. ممکن است حاکمانی مؤمن، عزم رعایت عدل در حکومت را داشته باشند ولی به علت جهل به اصول عدل در امر حکومت، از اجرای آن ناتوان باشند. پس ایمان و اخلاص دراجرای عدالت لزوماً به مفهوم تحقق عدل نیست و چه بسا حاکمانی مؤمن ولی ناآشنا به قواعد عدل در امر حکومت و به دلیل همین عدم شناخت، حکومتشان را با مشکل جدی روبه رو سازند و مصداق این بخش از حدیث شریف شوند که: «الملک لا یبقی مع الظلم». به عکس، چه بسا حاکمانی که به خدا ایمان ندارند ولی عالم و آشنا به قواعد عدل در امر حکومت اند و بدان عمل می کنند، حکومتشان دوام می یابد و دستخوش تلاطم های شدید نمی شود و مصداق این بخش از حدیث نبوی هستند که: «الملک یبقی مع الکفر»(۱)

بنده می خواستم یکی از تفاوت های حکومت های غیراسلامی با حکومت اسلامی را بیان کنم. در حکومت های غیراسلامی اگر کسی نسبت به بزرگ ترین شخصیت مملکت حرفی داشته باشد، می تواند بیان کند و حتی می تواند شکایت کند اما در حکومت عدل اسلامی حتی اگر از شخص سوم مملکت انتقاد یا صحبتی کند، از همه حق و حقوق محروم خواهد شد.

سلام: برخی این پدیده را چنین تفسیر می کنند که شما حق دارید انتقاد کنید و آنها هم حق دارند از همه حق و حقوق محروم کنند! حقیقت این است که وقتی رابطه بین مردم و مسؤولان در نظام اسلامی را رابطه مریدی و مرادی توصیف می کنند که اگر حسنی دارد، این عیب را هم دارد که تعصب مریدی طرفداران، یک مسؤول را چنان می سازد که هیچ مخالفی و مخالفتی را برنمی تابد و این اخلاق هنگامی که عمومیت پیدا کرد، عده ای هم مرید مسؤولی دیگر می شوند و با همان تعصب و لجاجت و یکدندگی در حمایت از مراد خود برمی خیزند و دیری نمی پاید که این مریدان متعصب به جان یکدیگر می افتند. آنگاه است که جنگ حیدری-نعمتی رخ می نماید و نتیجه جز آشوب و هرج و مرج چیزی نیست؛ و چون اکثریت، مردم، این اخلاق را نمی پسندند، این مریدها به گروه های اقلیت تبدیل می شوند؛ و اگر قدرت در دست آنان باشد، اکثریت، خود را از کارها کنار می کشند یا در یک اقدام عکس العملی کاری می کنند کارستان که همه کیش و مات شوند.

ما بارها به گروه هایی که به حمله و تخریب و زدن این و آن دست می یازند، هشدار داده ایم که اگر امروز- به دلیل مستظهر به حمایت برخی صاحبان قدرت بودن-یکه تازی می کنند، روزی فرا می رسد که در عکس العمل نسبت به این گروه ها عده ای متقابلاً دست به اعمال مشابه بزنند. در آن روز معضلاتی پیش خواهد آمد که همه خردمندان دلسوز را سر به گریبان و انگشت حیرت به دهان می سازد؛ که چه بسا برای حل مشکل راه به جایی نبرند.

اشتباه محض است اگر کسانی فکر کنند این نوع تحرکات و این گروه ها همیشه با سرانگشت قدرت آنان می چرخند و همیشه در کنترلشان خواهند بود. به هر حال اینها مسائل چندان پیچیده ای نیستند، اما عده ای یا نمی خواهند به آن فکر کنند و یا از فهم آن عاجزند.(۲)

مقاله ای نوشته بودم راجع به این که چرا جوانان و مردم از بعد از انقلاب دارند از دین فرار می کنند. اما خب به دلایلی چون پایم تا به حال به کلانتری و زندان کشیده نشده، نمی توانم این مقاله را بفرستم. حال یک سؤال از شما دارم. آیا در جمهوری اسلامی انتخاب دین آزاد است یا خیر؟

سلام: اگر شما خواننده محترم تا به حال پایتان به کلانتری و زندان نرسیده بود که در این صورت مثل ما خام بودید و هر چه می خواستید می نوشتید و کار دست خودتان می دادید! پس معلوم است که زندان دیده و کلانتری چشیده هستید که محتاط شده اید و ما را هل می دهید وسط میدان!

و اما این که نوشته اید جوانان و مردم بعد از انقلاب از دین فرار می کنند، به نظر می رسد که این قضاوت از روی تحقیق نمی باشد و ثانیاً تعریف شما از دین گویا چندان تعریف دقیقی نیست. شاید شما بعضی از رفتارهای جوانان را می بینید و آن را حمل بر بی دینی می کنید. درست است که اعمال ظاهری افراد در قضاوت نسبت به پایبندی آنان به دین بسیار تعیین کننده است ولی همه دینداری همین اعمال و رفتارهای ظاهری نیست و گرنه باید همه مردم را در گذشته و حال بی دین بدانید. شما اگر مطالعه کرده باشید، در گذشته و حال، در بازارها و حتی در حوزه های علمیه و در میان اقشار مختلف مردم، ملاحظه خواهید کرد که یکی غیبت می کند، یکی دروغ می گوید، یکی در کسب خود تمامی آداب و احکام شرعی را رعایت نمی کند، یکی ریا می کند، یکی ربا می خورد، یکی در برابر ظالم سکوت می کند، یکی در برابر گرسنگی محرومان بی غم است. یکی برای رسیدن به جاه و مقام بعضی از فضایل انسانی را زیر پا می گذارد وخلاصه هر کسی به نوعی به موضوعی مبتلا است و در این میان چرا تنها جوانان هستند که کوچک ترین رفتار معاشرتی آنان زیر ذره بین است و دلیل فرار آنان از دین محسوب می شود؟!

مردم، دینداری خود را آن جا نشان دادند که یک مرجع دینی علیه ستم شاهنشاهی قیام کرد، مردم دینداری خود را آنجا نشان دادند که کشور را در تعرض دشمن دنیا و دینشان دیدند، مگر جبهه ها را به جز جوانان رونق دادند؟

از آن گذشته، چرا می گوییم جوانان از دین فرار می کنند و چرا نمی گوییم از قشری گری فراری هستند و عده ای با رفتار جاهلانه خود آنان را فراری می دهند و گمان می کنند هر کس این قشری گری ها را نپذیرفت، ازدین فرار کرده است؟

اگر کسی سوت و کف زدن جوانان ما را سیلی به اسلام دانست، اوست که گمان می کند جوانان از اسلام فرار کرده اند. مشکل بعضی ها این است که وقتی بحث از روحانیت است، خود را محور و ملاک روحانی بودن می دانند وقتی بحث از انقلاب و نظام است باز هم خود را محور می دانند و وقتی بحث از دینداری است، باز هم خود را محور می دانند و اگر مردم به آنان اقبال کنند، دلیل بر این است که مردم با روحانیون آشتی کرده اند. ولی همین جماعت چرا اقبال پرشور جوانان به جناب آقای خاتمی را دلیل بر توفیق روحانیون نمی دانند؟! آیا آقای خاتمی روحانی نیست؟ یا کم تر از آنان روحانی است؟! چرا پیشنهاد جناب آقای خاتمی و تصویب جهانی آن را دلیل بر پیروزی اسلام و روحانیون اسلام نمی دانند؟ چرا در تحلیل این توفیق عظیم الهی مهر سکوت بر لب زده اند؟

آری، تحلیل و تفسیرهای جاهلانه و خودمحورانه ازدین و انقلاب به آن جا می کشد که روحانیون دلسوز اما غیرمطیع را منافق بخوانند وروزنامه ای را که تمام دلمشغولی اش تقویت انقلاب و بنیان های نظام و استقلال کشور و سربلندی ملت ایران است، روزنامه ای مخالف نظام معرفی کنند و آن را ضد اسلام و در جهت براندازی به شمار آورند. البته اگر در این داوری صادق باشند و اگر مسائل نفسانی منشأ این نگاه ها نباشد.

سلام

بدترین و زشت ترین ستمی که از سوی حکمرانان بر مردم جاری می شود، به رسمیت نشناختن حق تعیین سرنوشت آنان به دست خودشان است. بدترین ستم آن است که حاکمان باور نداشته باشند که مردم «ولی نعمت» آنان هستند و زشت ترین ستم آن است که حکمرانان نپذیرفته باشند که هیچ کس حق ندارد بدون اجازه و رضایت مردم در کار اداره کشورشان دخالت کند وظالمانه ترین رفتار آن است که «میزان رأی مردم است» را زیر پا بگذارند

به هر حال مردم و جوانان از دین فرار نکرده اند، شاید به نوعی از قشری گری دینی فرار کرده اند که باید عوامل آن را شناخت و با آن مبارزه کرد.

در مقاله ای خواندم که قانون اساسی به حکم این که زاییده فکر بشر می باشد، هیچ اعتبار شرعی نداشته و اگر بخواهد مشروعیتی پیدا کند، باید از جانب ولی فقیه امضا گردد و اگر امضا نشود از درجه اعتبار ساقط است. همچنین نوشته است وقتی که ولی فقیه قانون اساسی را امضا می کند، این قانون، شخص ولی فقیه را محدود نمی کند، چون هر وقت بخواهد می تواند امضای خود را بردارد. خواهش من این است که توضیحاتی در این رابطه بدهید.

سلام: بحث درباره منشأ حاکمیت و این که مشروعیت تصرف در امور جامعه و کشور از چه چیزی نشأت می گیرد، از مباحث مهمی است که ضرورت دارد تمام مردم (نه تنها دانشمندان و دانشجویان) از این مباحث اطلاع یافته و با آنها آشنا شوند و بسیار مفید خواهد بود که اهل قلم، به بیان ساده آنها را برای مردم -در تمامی سطوح- توضیح دهند. چرا که بر اساس دیدگاه های مختلف، در این مقوله رفتار صاحبان این دیدگاه ها با مردم متفاوت خواهد بود. بنابراین لازم است که مردم این دیدگاه ها و طرفداران آنها را بشناسند تا با دیدی باز بدانند که سرنوشت خود و کشور و انقلاب را به چه کسانی می سپارند. بحث بر سر این که قانون اساسی چون زاییده فکر بشر است پس اعتبار شرعی ندارد، برمی گردد به این که آیا خداوند که حاکمیت مطلق را بر جهان و انسان دارد به انسان حق و اختیار داده است که برای اداره زندگی خود اعم از فردی و اجتماعی تصمیم بگیرد؟ یا این که علاوه بر دین و احکامی که برای صلاح و سعادت فرد و جامعه توسط انبیاء-علیهم السلام-فرستاده است، در زمان غیبت معصومین -علیهم السلام- باید فرد خاصی از طرف خداوند برای چگونه زندگی کردن و چگونه اداره کردن کشور و جامعه برای مردم و به جای مردم تصمیم بگیرد؟ به بیان دیگر، آیا مردم پس از قبول دین و درک معارف برخاسته از تعالیم دینی، به آن حد از بلوغ سیاسی و اجتماعی می رسند که در زمان غیبت معصوم، خود جامعه شان را آن گونه که مصلحت می دانند، اداره کنند؟ یا خداوند فردی را معین می کند که او باید به جای مردم تصمیم بگیرد که جامعه را چگونه اداره کند؛ و اگر او تصمیمات و اراده مردم را امضا نکرد، انجام و اجرای آنها حرام و گناه و به خلاف صلاح مردم و کشور است؟ تکرار و تأکید بر این نکته برای روشن تر شدن موضوع بحث لازم است. فرض بر این است مردم مسلمان که پذیرفته اند زندگی خود را بر اساس تعالیم و احکام دینی تنظیم کنند و سامان ببخشند، آیا باید چگونگی اداره کردن زندگی فردی و اجتماعی خود را به دستور فرد خاصی که از جانب خداوند است، تنظیم کنند؟ یا این که خداوند در زمان غیبت به خود مردم واگذار کرده است که برای سرنوشت خود تصمیم بگیرند؟ ممکن است کسی بخش دوم سؤال را بپذیرد و معتقد باشد که آن چه را خداوند از انسان خواسته است، تنها رعایت تعالیم دینی واحکام شرع در زندگی فردی و اجتماعی است، ولی چگونگی اداره کردن جامعه و حتی این که چه کسی حاکم باشد را به عهده خود مردم واگذار کرده است. یعنی مردم می توانند فردی غیرفقیه در دین (به معنای اصطلاحی فقیه) را به عنوان حاکم برگزینند. ولی محل بحث ما این نیست، بلکه آن است که برای اداره جامعه لازم است بر اساس تعالیم دینی حاکم فردی فقیه و مجتهد در دین و عادل باشد. ولی در همین فرض، آیا مردم وظیفه و حق دارند فردی فقیه را برای زمامداری انتخاب کنند و نیز مردم وظیفه و حق دارند خود شیوه اداره کردن جامعه را به نام قانون اساسی، تعیین و تصویب کنند و از حاکم فقیه عادل بخواهند که بر اساس آن شیوه کشور را اداره کند؟ آیا مشروعیت و اعتبار این قانون اساسی و دخالت آن فقیه عادل در امور کشور و مردم، به خاطر رأی مردم است؟ یا این که آن حاکم را نیز خداوند تعیین می کند و مردم علاوه بر قبول دین واحکام دینی، شیوه اداره جامعه خود را باید از فقیه عادل سؤال کنند و به خلاف رأی او حق ندارند خود برای سرنوشت خویش تصمیم بگیرند؟ آن چه که این خواننده محترم، در آن مقاله خوانده اند مبتنی بر بخش دوم سؤال است؛ یعنی بعضی بر این باورند که قانون اساسی پس از رأی و تصویب ملت، هنوز اعتبار شرعی ندارد و باید ولی فقیه آن را امضا کند و حتی پس از امضا نیز می تواند خود با آن مخالفت نماید، چون هر لحظه می تواند امضای خود را از روی قانون اساسی بردارد و آن را بی اعتبار سازد. این اعتقاد بر اساس نظریه ای است که می گوید مردم پس از قبول دین و پذیرفتن لزوم اداره کشور بر اساس احکام دین و قبول این مسأله که برای اداره کردن جامعه بر اساس دین، باید فردی فقیه و عادل را برای زمامداری برگزینند، چگونگی اداره زندگی و جامعه و کشور را هم باید از فقیه عادل اجازه بگیرند و خود حق تصمیم گیری ندارند. بدیهی است طرفداران این نظریه با مردم و قانون و مسائل سیاسی و اجتماعی برخوردی کاملاً متفاوت-در مقایسه با طرفداران نظریه مخالف-دارند. طرفداران این نظریه رأی مردم را تزیینی می دانند و برای بستن دهان دشمنان خارجی و داخلی، به حسب ظاهر، به آن احترام می گذارند و چون رأی مردم اثر شرعی ندارد، می توان هر گونه برخوردی که به مصلحت تشخیص داده شود، با آن داشت. محدود کردن، حتی نادیده گرفتن آرای مردم، امری خلاف شرع نیست. همچنین طرفداران این نظریه برای قانون نیز اعتباری ذاتی قائل نیستند. بنابراین اگر خود، چیزی را به حسب شرع واجب تشخیص دادند، اقدام می کنند. اگر چه به خلاف قوانین و نظم عمومی مبتنی بر قانون باشد؛ و چون قانون اعتبار ذاتی ندارد، معتقدند می توان در هر جا مصلحت تشخیص داده شود، جواز عمل برخلاف قانون را صادر کرد و باز به همین دلیل بی اعتباری ذاتی (توجه شود که بحث ما یک بحث فلسفی نیست و لذا منظور از ذاتی بحث ذاتیات و غرضی در باب فلسفه نیست، بلکه منظور از اعتبار ذاتی قانون این است که قانون از آن جهت که قانون است و به تصویب مردم یا نمایندگان مردم رسیده است، اعتبار دارد و نیاز به چیزی دیگر ندارد) حتی افرادی بیرون از سازمان حکومت، مثلاً یک فقیه و مجتهد هم به عنوان یک شهروند می تواند اجازه تخلف از قانون را صادر کند. همچنان که در انتخابات، بعضی افراد به این بهانه که چون مجتهدند، اجازه داده بودند که برای جلوگیری از پیروزی فردی که او را به زیان اسلام و مسلمین تشخیص می دادند، در آرای مردم دستکاری کنند که خوشبختانه با تذکر و هشدار به موقع مسؤولان بلند پایه کشور این اجازه ها بی اثر شد.

به هر حال آثار مبتنی بر این نظریه بسیار زیاد است که به برخی از آنها اشاره کردیم. ممکن است بسیاری از طرفداران این نظریه به این آثار ملتزم نباشند و به آنها عمل نکنند ولی این نظریه در ذات خود چنین لوازمی دارد.

بحث پیرامون این موضوع مهم را به فرصتی مناسب وامی گذاریم.

آقای خاتمی در سفرشان به اردبیل، ضمن اظهار این که دولت باید نقدپذیر و انتقاد پذیر باشد، گفتند کسانی که پیشنهاد و نقطه نظر می دهند، باید رسیدگی شود. خواستم عرض کنم «آیا این مسأله یک پدیده جدیدی است یا نه؟» کلاً مسأله باید به عنوان یک قاعده اساساً رایج باشد در جامعه.

سلام: این خواننده محترم به نکته مهم و ظریفی اشاره کرده اند. یعنی در تعالیم دینی و در کشورهای توسعه یافته، این مسأله که دولت باید نقدپذیر باشد، یک مسأله غیر قابل بحث و پیش پا افتاده است. حضرت امام خمینی(س) گفتند: انتقاد یک هدیه الهی است و اساساً دولت و مسؤولان، وکلای مردم در اداره امور کشورشان هستند و حتی خطابات قرآن کریم در اجرای حدود الهی در مرحله اول متوجه مردم و در درجه دوم مکلف به اجرای این حدودند. مثلاً اجرای حد سارق و اجرای حد زانی و اجرای حد شارب الخمر و ... در مرحله اول بر عهده مسلمانان گذاشته شده است.

آیات مبارکه فاقطعوا ایدیهما، فاضربوالکل واحد منها مأه جلده و... دلیل واضحی بر این مطلب است و پس از پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) که باشخاصهم منصوب هستند، این مردم اند که افرادی را برمی گزینند که کشورشان و جامعه را اداره کنند و از جمله وظایف مهم آنان اجرای حدود الهی است که از جانب مردم باید انجام دهند. پس دولت و حاکمان از طرف مردم و به حکم خداوند مکلف اند کشور و جامعه را اداره کنند، بدیهی است چنین دولت و مسؤولانی باید به انتقاد و نظر مردم گوش فرا دهند و آن را مراعات نمایند. در دنیای کنونی، این انتقاد و انتقادپذیری در قالب تشکیل احزاب وسازمان ها و اصناف و مطبوعات و رسانه ها به طور کلی، انتخابات و تشکیل مجلس و دولت و تفکیک قوا و در یک کلام ساختاری که در قانون اساسی کشورها و از جمله قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است، انجام می پذیرد. ولی چون جماعتی تلاش می کنند قدرت حاکمان را از جانب خداوند منهای مردم تعریف کنند و جایگاه ملت را در حد رعیتی که وظیفه وی تنها اطاعت و حمایت کردن است تنزل دهند، از این رو و در این تفکر، انتقاد مردم از مسؤولان عملاً مفهوم خود را از دست می دهد و در پی آن انتقاد پذیری نیز مفهومی ندارد. رأی و انتخابات، ارزش مبنایی ندارد و به همین دلیل اگر تمام ملت به خلاف نظر این جماعت به چیزی یا به کسی رأی بدهند، اعتباری ندارد و در چنین جامعه ای گفتن این که دولت باید نقدپذیر و انتقادپذیر باشد، سخن لازمی است و تأکید و تکرار آن تا جایی که به صورت یک فرهنگ درآید ضروری است. ذکر این نکته نیز لازم است که انتقاد در جامعه، باید از یک مقوله صرفاً موعظه و نصیحت که انتقاد شونده در پذیرش آن مختار باشد، بیرون بیاید. به عبارت دیگر باید نهادهای مدنی چنان قدرتمند شوند که چنانچه انتقادی از مجاری صحیح و به شکلی روشمند و قانونی مطرح گردید، انتقاد شونده در برابر افکار عمومی خود را مکلف به پاسخگویی و اقناع جامعه بداند و افکار عمومی را قانع نماید یا انتقاد را بپذیرد و رفتار خود را اصلاح کند.

سلام

مشکل بعضی ها این است که وقتی بحث از روحانیت است، خود را محور و ملاک روحانی بودن می دانند وقتی بحث از انقلاب و نظام است باز هم خود را محور می دانند و وقتی بحث از دینداری است، باز هم خود را محور می دانند و اگر مردم به آنان اقبال کنند، دلیل بر این است که مردم با روحانیون آشتی کرده اند. ولی همین جماعت چرا اقبال پرشور جوانان به جناب آقای خاتمی را دلیل بر توفیق روحانیون نمی دانند؟! آیا آقای خاتمی روحانی نیست؟ یا کم تر از آنان روحانی است؟

ما از گروه های حامی آقای خاتمی و روزنامه های مستقل و جبهه دوم خرداد خواهش می کنیم در تبیین موضوعات و بیان انتقادات، به طور شفاف عمل کنند چون مثلاً در رابطه با همین بحث قانون مطبوعات که اخیراً مطرح می شود، روزنامه های موافق با این طرح مجلس، مرتباً از مخالفان انتقاد می کنند که چرا موارد ادعایی مورد نظر خود را با استدلال همراه نمی سازند و فقط به کلی گویی پرداخته اند؟ به راستی مواد یا بندهایی از این لایحه که اشکال دارد چرا کاملاً مشخص نمی شود تا همگان متوجه شوند که طراحان واقعاً دنبال اسارت و محدود کردن مطبوعات هستند؟

سلام: اولاً طراحان باید استدلال کنند که چه نیازی بوده و هست که در این زمان چنین طرحی را به طور شتابزده تهیه کنند و با عجله در کمیسیون به تصویب برسانند و سپس در دستور کار مجلس قرار دهند؟

جالب است بدانید کسانی که برای تصویب این طرح اصلاحیه بی قرار هستند، همان کسانی اند که دائماً از اولویت مسائل اقتصادی کشور دم می زنند، همان کسانی اند که توسعه اقتصادی را بر توسعه سیاسی مقدم می دانند. پس اکنون چه شده است که تا این حد از چند روزنامه متعلق به جبهه دوم خرداد نگران اند؟ چه شده است که با داشتن روزنامه های وابسته به خود با صدا و سیمای کاملاً در اختیار خود، باز هم نگران چند روزنامه مستقل هستند؟ گویا این جماعت هم مانند حکومت های مارکسیستی، تنها چند روزنامه حکومتی را می پسندند و باقی را زاید می دانند؟ چرا جوانمرد نیستند؟ چند روزنامه دارند که مخالف دولت است، اجازه دهند که چند روزنامه هم طرفدار دولت باشد، یعنی تنگ نظری تا این حد؟! یعنی قدرت طلبی تا این حد؟! یعنی انحصار طلبی تا این حد؟! دو کشتی گیر در روی تشک باید جوانمردانه به مصاف هم بروند، اگر کسی دشنه ای را مخفی کند که هر گاه در مقابل حریف احساس ضعف نمود، دشنه را در پهلوی وی فرو برد، نهایت ناجوانمردی است. پس از این که رئیس جمهور محترم، در مقابل چندین روزنامه و صدا و سیما، چند روزنامه طرفدار داشته باشد، این قدر نگرانید و با حربه قانونی در پی بستن این روزنامه ها هستید؟ اگر چنین قصدی ندارید پس چرا ترکیب هیأت نظارت را به نفع جناح مخالف دولت تغییر می دهید؟ اگر چنین قصدی ندارید پس چرا کاری را که صددرصد اجرایی و تاکنون در اختیار وزارت ارشاد بوده است، به هیأت نظارت واگذار کرده اید؟ اگر چنین قصدی ندارید پس چرا با دادن اجازه در شیوه انتخاب اعضای هیأت منصفه مطبوعات، ترکیب انتخاب کنندگان را به نفع جناح مخالف دولت تغییر داده اید؟ اگر چنین قصدی ندارید پس چرا با دادن اجازه مخالفت با رأی هیأت منصفه، این هیأت را بی خاصیت کرده اید؟ اگر قرار است هیأت منصفه هر نظری داد، دادگاه حق داشته باشد به خلاف آن حکم بدهد پس این هیأت منصفه چه نتیجه ای دارد؟ -مگر این که اعضای هیأت منصفه را با تمهیداتی که به کار بسته اید از افرادی انتخاب کنید که با قاضی دادگاه در بستن مطبوعات مسابقه بدهند!- و باز هم اگر چنین قصدی ندارید، چرا بخش اعظم جرایم مطبوعاتی را غیر مطبوعاتی تعریف کرده و در اختیار مراجعی قرار داده اید که از قبل امتحان خود را در تعطیل کردن مطبوعات پس داده اند؟

عجیب است که طراحان و حامیانشان می گویند چرا جنجال می کنید و چرا استدلال نمی کنید؟ مگر شما اهل جنجال نیستید؟ شما چنان بازار مسگر هایی راه انداخته اید که صدای استدلال و منطق به گوش کسی نمی رسد.

آری، شما کاری کرده اید که برای بقا، جز توسل به این شیوه ها راهی ندارید. ولی مطمئن باشید که «ان الله لبالمرصاد».

دو هزار و پانصد سال از اسلام ناب محمدی می گذرد. چه پادشاهانی که در این دو هزار و پانصد سال آمدند و رفتند و حتی در رژیم ستم شاهی هم که دست انگلیس و آمریکا باز بود، نتوانستند به دین اسلام ضربه بزنند. حالا چه شده که چند روزنامه که انقلابی هستند، محکوم به دین ستیزی شدند؟!

سلام: خدمت این خواننده محترم عرض می کنیم، ضمن این که از این دو هزار و پانصد سال تنها به مدت هزار و چهار صد و اندی را اسلام همزمان بوده است و از این هزار و چهار صد و اندی، از وقتی که ایران به دست مسلمانان افتاد تا انقراض خلافت عباسیان ایران از وجود پادشاه خالی بود، ولی سلاطین ایران پس از اسلام ضربات سنگینی به اسلام زده اند.

مهم ترین ضربه آنان همین بود که از اسلام، دینی سلطنتی به مردم نشان دادند و بسیاری از آداب و رسوم نظام سلطنتی را بر اسلام تحمیل کردند. یعنی رنگ و لعاب دین بر آنها زدند و به خورد مردم دادند. یکی از مشکلات امام خمینی (ره) در آغاز نهضت این بود که به نظر بسیاری از مردم و متدینین، ایستادن در برابر شاه امری قبیح بود. نیاز به ذکر نام نیست که بعضی از کسانی که امروز برای ولایت فقیه خودکشی می کنند، در سال ۵۷ در حوزه علمیه قم به طلابی که برای سقوط شاه فعالیت می کردند، می گفتند که در زیر این آسمان تنها یک شاه شیعه! داریم و شما همان را هم نمی گذارید بماند در میان کسانی که امروز می گویند باید با تکیه بر آزمون های عاشورا اخلاق مردم را حسینی کرد، هستند افرادی که دیروز و در سال ۵۷ دانش آموزی را که اعلامیه امام خمینی (س) را به مدرسه برده بود، وادار می کردند که اعلامیه را به داخل دستشویی بیندازد و وی را کشان کشان به سمت دستشویی می بردند تا این کار را انجام دهد! منظور این است که سلاطین ضربه های سختی بر اسلام وارد کرده اند و اگر نبود مجاهدت ها و فداکاری های عالمان برجسته شیعه و همت و پشتیبانی مردم وفادار، شاید امروز در ایران از اسلام خبری نبود.

امروز درباره بسیاری از روزنامه هایی که متهم به دین ستیزی می شوند، باید عرض کنیم کسانی که این اتهام را می زنند دو دسته هستند: ۱-شیفتگان قدرت که با ذات آزادی مخالف اند و برای سرکوب کردن آزادی های مشروع، بیشترین حمله ها را به مطبوعات می کنند، ۲-کسانی که قرائت خاصی از دین و ارزش های دینی دارند و مطبوعاتی که این قرائت را قبول ندارند، دائماً مورد حمله و هجوم قرار می دهند. مثلاً در نظر گروه دوم، پوشش اسلامی از مهم ترین ارزش های دینی است یا مثلاً حکم دیه را در اسلام و اینکه دیه زن نصف مرد است، از مهم ترین احکام دین می دانند، ولی در قرائت دیگری از دین که می گوید سیاست ما عین دیانت ما است، افزایش گرایش های سیاسی در جامعه-به ویژه در بین جوانان-را رشد ارزش های دینی می داند.

اما کسانی که قرائت دیگری از دین دارند- و بعضی از مطبوعات به آن معتقدند حمله و هجوم به آزادی های مشروع مردم را حمله به اساس ارزش های دینی می دانند، در حالی که مسأله دیه را یک مسأله فرعی می شناسند که جای بحث هم حتی بر طبق موازین فقهی دارد. اگر چه ما با شیوه طرح طنزآمیز موضوعات دینی و احکام فقهی اسلام موافق نیستیم ولی کسانی که برآشفتند و فریاد وا اسلاما سر دادند نه با شیوه که با اصل تردید در این حکم فقهی، به شدت مخالفند، ولی آن جایی که حقوق مسلم انسان ها پایمال می شود، در کمال خونسردی از کنار آن می گذرند.

گروهی از ولایت مطلقه فقیه چنان قرائتی دارند که کوچک ترین سؤال تردید آمیز و یا بحث از ادله آن و میزان دلالت ادله را تبلیغ علیه نظام می دانند و آن را برنمی تابند و مطبوعاتی را که این سؤال ها و ابهام ها را مطرح می کنند، دین ستیز می خوانند ولی اگر اندیشه انسان و کرامت و شخصیت او مورد هتاکی و اهانت قرار گرفت، آن را موضوعی ساده و غیر قابل توجه می شمارند؛ و اکنون باید دید امام علی بن ابی طالب امیر المؤمنین، علیه السلام-که می گوید اگر خلخال از پای زن یهودی به جفا ربوده شود و انسان از این غصه بمیرد، نباید او را سرزنش کرد، کدام قرائت را قبول دارد.

می خواستم بپرسم آیا صحت دارد که قرار است از این به بعد تلفن های مردم به روزنامه، کنترل شود؟ اگر این خبر صحیح باشد، فکر می کنم شما اخلاقاً موظف باشید که خوانندگانتان را نسبت به این امر مطلع کنید. فراموش نکنید ما مردمی عادی هستیم هنگامی که با مدیران ارشد نظام و وزرا و معاونین رئیس جمهور چنان رفتار می شود، تکلیف ما شهروندان درجه ۲ و ۳ کاملاً روشن است.

سلام: اولاً منظور کسی که گفته بود پیام های مردمی و تلفنی برای روزنامه کنترل می شود، این نبود که شنود می شوند تا گوینده را تحت تعقیب قرار دهند-بلکه منظورشان این بود که روزانه این پیام ها را مطالعه می کنند و اگر در آنها مطالبی دیدند که به لحاظ قانونی قابل تعقیب بود، مدیر مسؤول روزنامه را تحت تعقیب قرار می دهند. ثانیاً شما خواننده محترم این گونه اظهارات را جدی نگیرید.

این حرف ها برای چند روز تاریخ مصرف دارد و با جنجالی که برپا می شود و بازار مسگر هایی که برپا می کنند، می خواهند به هدف دیگری (که البته لابد و قاعدتاً نیت خیر و صلاح جامعه در کار است!) برسند؛ وگر نه آنچه می گویند اگر یک امر قانونی است که قبلاً هم بوده- و تازه در این روزها به تصویب نرسیده است-واگر قانونی نیست که آن را به دیوار بکوبند که قابل اعتنا نیست.

متأسفانه عده ای طوری سخن می گویند که گویا مردم و صاحبان فکر و قلم و روزنامه و نشریه گوسفندند که هر جور بخواهند می توانند با آن رفتار کنند. این عده باید بدانند تحقیر جامعه، واکنشی به مراتب تحقیر کننده تر از سوی جامعه در پی خواهد داشت. در برابر افکار عمومی یک ملت، سخنان سنجیده گفتن تحقیر ملت است، هر اقدامی که همراه با توجیهات و دلایل قابل قبول نباشد و بلکه به جای آن توجیهات نارسا و باور نکردنی ارائه شود، تحقیر یک ملت است. بستن یک روزنامه یک نشریه از راه های قانونی کار مشکلی نیست که عده ای عجولانه دست به اقداماتی می زنند که اصل ماجرا را لوث می کنند وقتی به دنبال سخنان هشدار دهنده رهبری ناگهان عده ای به اتهام این که محارب اند، بازداشت می شوند و روزنامه ای بسته می شود، در اینجا برای مردم مهمتر از هر چیز شیوه اقدام و منطق توجیهی آن است.

مردم می توانند بپذیرند که روزنامه به دلایلی قانونی بسته شود ولی نمی توانند بپذیرند که گروهی به وسیله یک روزنامه بر ضد امنیت ملی اقدام کرده اند و در حد محارب بوده اند، ولی مسؤولان ذی ربط تا قبل از سخنان رهبری از فهم و درک این اقدامات ضد امنیتی و از شناخت این افراد (به اصطلاح و ادعای غلط، محارب) ناتوان بوده اند. این رفتارها و گفتارها سبب می شود مردمی هم که با بستن آن روزنامه موافق اند، با این شیوه های اقدام و با این توجیهات، مخالفت ورزند و آن را توهین به خود بدانند. زیرا معنای این شیوه عملی و این توجیهات ناپسند آن است که اقدام کنندگان، مردم را در این حد از فهم و درک می دانند که گمان می کنند هر کاری انجام دادند و هر سخنی گفتند، مردم آن را می پذیرند. ما هم معتقدیم برخی روزنامه ها راه صواب نمی رفتند ولی اولاً فکر و قلم را با فکر و قلم پاسخ می دهند و نه با شمشیر. وانگهی اگر مستحق شمشیر بودند چه زیانی داشت که با حوصله و در مدت چند روز یا بیشتر مسؤولان آن به دادگاه احضار می شدند، به آنان اخطار می شد و موارد تخلف روزنامه و مطالب خلاف شرع و قانون به آنان تذکر داده می شد و در اختیار مطبوعات و رسانه ها و افکار عمومی قرار می گرفت و سپس در یک دادگاه علنی محاکمه می شدند و بر اساس قانون با آنان رفتار می شد؟ مگر وقتی با روزنامه جامعه که سلف همین توس بود این گونه رفتار شد، چه زیانی داشت؟ و اگر هم بر اساس قانون فقط افراد مجرم شناخته می شدند و لازم بود مجازات شوند، همان مقدار انجام می شد و در این صورت نیاز به بستن روزنامه نبود. آقایانی که دست به این اقدام نسنجیده زدند، بدانند که نه تنها مشکلات خود را حل نکردند که حتی بر مشکلات جامعه نیز افزودند.

سلام

«سلام» از پدیده های برخاسته از دوم خرداد نیست. «سلام» از پیشتازان زمینه ساز در به وجود آمدن پدیده مبارک دوم خرداد است. «سلام» صرفاً یک روزنامه نیست که آن را ببندند و گمان کنند که خود را خلاص می کنند، «سلام» یک راه است که این راه به روی مردم و جامعه گشوده است و ما از صمیم قلب خداوند را برای توفیقی که برای گشودن این راه نصیبمان فرموده است، سپاس می گوییم. «سلام» راه تبیین خاستگاه معرفتی و دینی این کلام امام است که: «میزان رأی ملت است.»

برادران، بزرگواران، عزیزان! بارها نوشته ایم و باز هم تکرار می کنیم که چارچوب های فکری و تحلیلی شما بسیار بسیار از تحولات اجتماعی زمان عقب مانده است. راهی که می روید نه برای خود شما سودمند است و نه برای اسلام و انقلاب و میهن اسلامی، اگر شما گروهی را به خلاف مسیر انقلاب می دانید و درباره آن به دوستانتان نیز هشدار می دهید، چرا با این گونه اقدامات به تقویت آنان کمک می کنید؟!

خداوندا تو به این قلم قدرتی عطا فرما که بتواند مخاطبان خود را به خیر و صلاح ملک و ملت دعوت کند.(۱)

بنده از روزنامه سلام یک مقدار گله دارم به خاطر این که آقای خوئینی ها را بنده می شناسم. ایشان قبلاً انقلابی بودند ولی بعد از فوت امام موضع گیری هایی می کنند که خوشایند انقلاب نیست. ما به روحانیون، روحانیت و چپی و راستی که خودتان درست کرده اید، ارادت داریم، روحانیت که چپی و راستی ندارد. انسان باید برای مملکتش کار کند. شما اوایل انقلاب به کاندیدای روحانیت مبارز رأی دادید، حال چه شد بعد از این که برای خودتان روزنامه تأسیس کردید، موضع گیری هایی می کنید که خوشایند ما ملت نیست. سعی کنید کمتر دو دستگی ایجاد کنید و همه را به وحدت کلمه که امام بر آن تأکید داشتند، تشویق کنید.

سلام: خدمت شما خواننده عزیز عرض می کنیم که وحدت کلمه که از شعارهای محوری خط مبارک حضرت امام(ره)است، مورد قبول ما و همه کسانی است که به انقلاب و اسلام و ایرانی مستقل می اندیشند و مورد توصیه و تأکید خدای تبارک و تعالی است؛ ولی هرگز نباید با شعار بر حق وحدت، واقعیت های گریزناپذیر یک جامعه سیاسی و آزاد را نادیده بگیریم.

وجود گروه های مختلف سیاسی حتی در میان روحانیون، یک پدیده نامبارک نیست که آن را ضد وحدت معرفی کنیم. حضرت امام خمینی(ره) که خود منادی وحدت بود، با دو تشکیلات سیاسی روحانی موافقت فرمودند و حتی با اصرار بسیاری از شخصیت های روحانی و سیاسی بر یکی شدن آنان موافقت نکردند و بر ادامه کار مجمع روحانیون مبارز اصرار ورزیدند و صریحاً در نامه ای مرقوم فرمودند که وجود دو تشکل به معنای تفرقه که ضد وحدت است، نیست. اختلاف نظر، طبیعت غیر قابل انکار امر حکومت و اداره کشور است. چگونه ممکن است مسائل پیچیده اداره کشور محل اختلاف نباشد؟ آیا می شود در دنیای امروز، در امر اقتصاد و حل مشکلات اقتصادی و یافتن راهکارهای رشد و توسعه اقتصادی اختلافی نباشد؟! آیا می شود در امر سیاست و چگونگی اداره مملکت و این که چه کسی حکومت کند و چگونه حکومت نماید و در مورد این که چطور از تمرکز قدرت و از ورود فساد در حکومت می توان جلوگیری کرد، اختلاف نباشد؟!

در برگزاری هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری که یکی از صدها مسأله سیاسی کشور است حتی در چگونگی برگزاری آن اختلاف نظر بود؛ آن هم در میان صمیمی ترین مسؤولان کشور. مقام رهبری اعتقادشان بر این بود که باید به شیوه ای برگزار شود که حداکثر مشارکت مردم را جلب کند. ولی در مقابل، شنیده شده است که جناب آقای هاشمی رفسنجانی با توجه به اوضاع کشور، معتقد بوده اند که ما خود فردی را در نظر بگیریم و رقیب تراشی هم نکنیم و بعد هم برویم در پی پیروزی همان فرد و چندان تفاوتی هم نمی کند که چند میلیون کمتر یا بیشتر شرکت کنند. وزیر اطلاعات وقت هم اعلام کرد که انتخاب اصلح مهم است هرچند که به قیمت مشارکت کمتر مردم باشد و شاید بسیاری از مسؤولان و شخصیت ها با نظر مقام رهبری موافق نبودند و نکته اساسی مورد نظر ایشان را نمی توانستند مورد توجه قرار دهند. به همین دلیل هم اگر با ورود افرادی غیر از نامزد مورد علاقه شان به صحنه انتخابات موافقت می کردند، با این فرض بود که مطمئن بودند او رأی نمی آورد و خطر جدی نامزد آنان را تهدید نمی کند! بدون آن که نامی از این شخصیت ها ببریم، فقط به اطلاع خوانندگان می رسانیم که بعضی از آقایان در مورد جناب آقای خاتمی گفته بودند که ورود ایشان اشکالی ندارد، چون حداکثر یک میلیون رأی می آورد و مشکلی ایجاد نمی کند! و خوشبین ترین آنان گفته بود که آقای خاتمی حداکثر ۴ میلیون رأی می آورد و برای مجمع روحانیون همین اندازه کافی است!

الغرض، وقتی ملاحظه می کنید که بر سر یک مسأله از مسائل سیاسی چنین اختلاف نظری وجود دارد، چگونه فکر می کنید که بر سر مسائل اساسی سیاسی اختلافی وجود نداشته باشد؟ و می فرمایید روحانیت چپی و راستی ندارد و نباید اختلاف باشد؟!

بحث بر سر الفاظ چپ و راست نیست، ولی حداقل دو دیدگاه وجود دارد و شما هر نامی که می پسندید، بر آن بگذارید: یکی «اصالت رأی مردم» و دیگری «نمایشی بودن» و به تعبیر بعضی از آقایان «زینتی بودن رأی مردم». اینها دو دیدگاه است که هم در میان روحانیون و هم غیرروحانیون بر سر این مسأله اختلاف وجود دارد. اولی آن را منشأ مشروعیت و دومی آن را کاربردی می داند و عجیب این که دومی چنان در مورد نظریه خود تبلیغ می کند که گویا اگر کسی به نظریه مشروعیت اعتقاد داشته باشد، راهی خلاف اسلام رفته است! و به همین جهت بسیاری از کسانی که به اصالت رأی مردم و مشروعیت بخشی آن اعتقاد دارند، جرأت اظهار آن را ندارند. یا مثلاً در آزادی و حدود آن اختلاف است. حتی جمعی معتقدند که در اسلام آزادی نیست! و در مقابل، جمعی معتقدند اسلام پایه گذار آزادی است. آیا باز هم می توان گفت روحانیت چپی و راستی ندارد؟ (باز هم یادآوری شود که بحث بر سر الفاظ نیست و عده ای برای خوش رقصی، قلم و زبان را به کار نیندازند که بله، با آن که مقام رهبری فرمودند تقسیم بندی چپ و راست کهنه شده است ولی باز هم «سلام» بر این اصطلاح اصرار می ورزد. ضمن این که به گفته مقام رهبری در دانشگاه دیدار با دانشجویان، مباحث نظری جای تکبیر نیست، جای فکر و تأمل است.)

طرفدار ثروت های بادآورده هستیم و همه ثروتمندان و صاحبان برج های سر به فلک کشیده با ما در ارتباط اند ولی دوستان ثروتمند آن طرفداران خلق مستضعف در این بیست سال همه ثروت خود را مانند خدیجه کبری- سلام الله علیها- برای اعتلای انقلاب اسلامی در راه خدا انفاق کرده اند؟! ما گمان می کنیم اگر صداقتی در کار باشد چندان مشکل نیست که فهرستی از ثروتمندان و سرمایه داران بزرگ ایران تهیه شده و سپس بررسی شود که این جماعت با چه کسانی ارتباط نسبی یا سببی دارند؟ یا حداقل با چه کسانی دوستی و رفاقت چندین و چند ساله دارند؟ آن گاه معلوم خواهد شد که چه کسانی از چه ارتباطات پنهان در این سال ها بهره برده اند. اشتباه نشود که ما هرگز مخالف ثروت های مشروع و به دست آمده از راه های حلال و قانونی نیستیم و با شعار ثروت های بادآورده-اگر مفهومی غیر از ثروت های نامشروع داشته باشد- موافق نیستیم. ولی باید گفت همین ثروت های کلان که سبب فاصله های وحشتناک طبقاتی است، برخاسته از سیاست های کلی اقتصادی است که در سال های گذشته بارها و بارها نسبت به این سیاست های کلی و پیامدهای آن هشدار دادیم. ولی طرفداران آن سیاست ها از هشدارهای ما به بهانه تضعیف دولت، مخالفت با نظام و... پرونده ساختند و هم آنان امروز علم مخالفت با ثروت های بادآورده را بلند کرده اند.

ما معتقدیم نمی شود سرنوشت ملت را بازیچه قرار داد. یک روز بیاییم سیاست هایی را اعلام کنیم و زمین و زمان و آسمان و ریسمان را به هم بدوزیم تا ثابت کنیم که این سیاست ها تنها راه نجات کشور است و هر کس را که کوچک ترین مخالفتی نمود، سرکوب کنیم؛ و پس از آن که سال ها مردم (درست یا غلط) با این سیاست ها و فرهنگ متناسب با آن آشنا شدند و عادت کردند و زندگی خود را سامان بخشیدند، ناگهان فریاد مخالف سر دهیم و همه رشته ها را پنبه کنیم و مردم و جامعه را سرگردان بنماییم که به هر حال به کدام ساز آقایان برقصند؟ سپس عده ای را که از این روش ها انتقاد می کنند، برچسب بزنیم که طرفدار صاحبان ثروت های بادآورده و برج سازان هستند. الحق که قلم نیز متحیر است که فضاحت و رسوایی منطق این جماعت را چگونه به نگارش درآورد؟! منطقی که از برج سازی چنان تعریفی ارائه می کند که گویا یکی از جرایم- در کنار سرقت، ربا، کلاهبرداری، اختلاس، ارتشاء، تجاوز به عنف، ارتداد-برج سازی است. منطقی که برج سازی را یکی از گناهان کبیره می داند مدعی است که می خواهد انقلاب اسلامی را به جهان صادر کند! خداوندا! این انقلاب سربلند را از شر جاهلان حفظ فرما.

در ستون الو سلام یک پیام از طرف بنده بود که قسمت هایی از آن چاپ شد با این که محتوای پیام درباره سانسور و عدم پاسخگویی و عواقب آن بوده، متأسفانه قسمت های مهم آن حذف شده است. البته شاید به خاطر کمبود جا چاپ نکرده اید و بخواهید در آینده چاپ کنید، ولی در جواب بنده گفته اید، با همه این ملاحظه کاری ها و سانسورها و مصلحت اندیشی ها باز هم هر روز تهدید می شوید. البته شاید بتوانم موقعیت شما را درک کنم ولی چه کنم که سؤالی برایم پیش می آید که نمی توانم کاملاً حرفتان را قبول کنم. البته منظور این نیست که شما تهدید نمی شوید، بلکه می گویم آقای خاتمی در سمت ریاست جمهوری می باشند و وظیفه دارند از تمام اقشار جامعه دفاع کنند. پست ریاست جمهوری کم قدرتی نیست. البته این را هم بگویم آقای خاتمی در این مدت کارهای خوبی انجام داده اند و جای تشکر هم دارد.

سلام: ما قبول داریم که آقای خاتمی رئیس جمهوری مقتدر هستند و این قدرت هم برخاسته از رأی و اراده مردم است ولی چرا ما همیشه عادت کرده ایم که دولت مشکلاتمان را حل کند و چرا نباید مشکلات را به دست خود حل کنیم؟ اگر «سلام» روزنامه ای است که تهدید و تعطیلش برای خوانندگان و جامعه تفاوتی ندارد، چرا آقای خاتمی قدرت خود را برای آن هزینه کند؟ و اگر تعطیلی «سلام» پیامدهایی در جامعه دارد-البته نه کسی به خاطر «سلام» خود را آتش بزند یا حتی فریادی بزند یا غمی ماندگار به دل راه بدهد یا حتی یک آخ بگوید. ولی برای صاحب نظران در مسائل سیاسی و اجتماعی فهم پیامدهای بستن هر روزنامه و نشریه ای و بستن هر راه تنفسی چندان دشوار نیست- پس باز هم چه نیازی به هزینه کردن از قدرت رئیس جمهور است؟ قطعاً در این صورت هزینه را کسانی باید بپردازند که دست به اقدامات نسنجیده می زنند.

«سلام» از پدیده های برخاسته از دوم خرداد نیست. «سلام» از پیشتازان زمینه ساز در به وجود آمدن پدیده مبارک دوم خرداد است.

«سلام» صرفاً یک روزنامه نیست که آن را ببندند و گمان کنند که خود را خلاص می کنند، «سلام» یک راه است که این راه به روی مردم و جامعه گشوده است و ما از صمیم قلب خداوند را برای توفیقی که برای گشودن این راه نصیبمان فرموده است، سپاس می گوییم. «سلام» راه حرمت گذاشتن به مردم است. «سلام» راه مردم را صاحب حق شناساندن است. «سلام» راه تبیین خاستگاه معرفتی و دینی این کلام امام است که: **«میزان رأی ملت است.»**

«سلام» راه شفاف کردن همه آن چیزهایی است که به مردم و سرنوشت مردم ارتباط دارد. «سلام» راه نشان دادن تجلی دین در آزادی هرچه بیش تر جامعه است.

خیلی متأسفم برای مجمع روحانیون مبارز و چند تا جوانک های خام و ساده دلی که دندان تیز کرده اند برای قدرت و تبلیغ یک فرد کاملاً معمولی به نام آقای خاتمی! آقای ناطق نوری در مرحله اول انتخابات با اکثریت قاطع پیروز می شود و داغ ریاست طلبی و حرمت شکنی را به دل داغدیده جناح چپ خواهد گذاشت. در همین تهران که مرکز روشنفکری است، آقای ناطق نوری با یک میلیون و هشتصد هزار رأی اول شد. حال چهار نفر عوام که روزنامه سیاه و سفید می کنند، با چهار تا اطلاعیه که دلشان را خوش کرده اند هیاهو به راه انداخته اند که خاتمی رئیس جمهور خواهد شد! هنگامی که آقای ناطق نوری به ریاست جمهوری رسیدند، روز عزای عمومی برای چپ ها و روز پاسخگویی به توهمات و خیال بافی های اتاق های دربسته روزنامه سلام است، خیلی برایتان متأسفم. واقعاً ساده دل هستید!

سلام: به هر حال این خواننده محترم می فرمایند ما با این دل ساده مان چه کار بکنیم؟ اگر دلمان می خواهد که آقای خاتمی رئیس جمهور شود، گناهمان چی است؟ این از ما و اما درباره مجمع روحانیون مبارز تهران باید گفت اگر راستش را بخواهید، آنان از روز اول اصرار نداشتند که وارد صحنه انتخابات شوند. دیگران آن قدر اصرار کردند و گفتند که آنان هم احساس کردند پاسخ مثبت ندادن به این همه تقاضا و درخواست دور از منطق اسلام است. مولا امیرالمؤمنین(ع) با همه عظمتش و با همه حقانیتش در امر حکومت، می فرمود: «اگر حضور، اصرار و درخواست مردم نبود، نمی پذیرفتم» آیا از پیروان آن حضرت جز اقتدا و پیروی انتظار دیگری هست، وقتی هم که روحانیون مبارز به صحنه آمدند، دوست و غیردوست همه گفتند که کار درستی بود و سبب تقویت نظام است؛ و بالاتر از همه ابراز خرسندی مقام معظم رهبری از حضور مجدد آنان در صحنه سیاسی کشور بود. اکنون هم که آمده اند، چهره ای را برای احراز مسؤولیت ریاست جمهوری به جامعه معرفی کرده اند که در مدت سه ماهی که نامزد مورد تأیید آنان به صحنه انتخابات وارد شده است امواج این حضور، تبلیغات چهار ساله (حداقل) دیگران را به طور جدی تهدید می کند. اطمینان داریم کسانی که پیروزی نامزد مورد علاقه خود را تا چند ماه پیش قطعی می دانستند، چنان به دیگران از پیروزی خود، اطمینان داده بودند که آنها در اینجا و آنجا و در سمت های مختلف، آینده خود را به این پیروزی تبلیغاتی گره زده بودند. ولی هم آنان و هم این باورها همه به طور جدی نسبت به این پیروزی نگران اند و رفتارهای دور از حدود و شئونی که امروز حتی از بعضی از محترمین مشاهده می شود، ناشی از همین نگرانی ها است. چه کسی است که نداند بسیاری از اجتماعات رسمی و دولتی و مرتبط با سازمان ها و دفاتر وابسته به نظام رسماً در اختیار تبلیغات ریاست جمهوری درآمده است؟ آخر کیست که نداند فلان وزیر که مسؤولیت های سنگینی برعهده دارد، امروز علنی و غیرعلنی در صدد تلاش برای پیروزی نامزدی است که آینده خود را نیز با وی هماهنگ کرده است-ما به این مسأله جداگانه خواهیم پرداخت- اقدامات برخی یا بسیاری از مسؤولین در سطح استان ها و شهرستان ها از چشم مردم پنهان نیست و همه نیز متحیرند که مگر این مدیران و مسؤولان عضو رسمی یک حزب سیاسی اند که این گونه بی پروا در رابطه با نامزد مورد علاقه خود تلاش می کنند؟ اگرچه شاید هم عده ای از مردم نمی دانند که این گونه افراد، از ماه ها و شاید سال ها پیش، خود و آینده خود را با این پیروزی گره زده اند و امروز ناگزیرند که دست به این اقدامات بزنند، هرچند که به هزینه گزافی برای کل نظام تمام شود.

چندی پیش نوشتیم که در مورد بعضی از وزارتخانه ها و نصب وزرایشان در آینده با چندین نفر گفت وگو شده بود. به طوری که آخرین نفر گفته بود مگر قرار است در آینده فلان وزارتخانه شورایی اداره شود؟! وقتی وعده دهنده پرسیده بود: چرا این سؤال را می کنید؟ در جواب گفته بود: چون قبلاً با چند نفر دیگر هم درباره فلان وزارتخانه صحبت شده است! به هر حال، اگر قرار بوده و هست (که قطعاً هست) انتخابات جدی باشد، اگر قرار بوده و هست (که قطعاً هست)حضور مردم در پای صندوق های رأی هرچه گسترده تر باشد، بنابراین مجمع روحانیون و سایر گروه ها، شخصیتی را نامزد ریاست جمهوری کرده اند که اگر این خواننده محترم پیروزی ایشان را بعید می دانند ولی اخباری که از سراسر کشور می رسد، حکایت از آن دارد که با وجود همه جوسازی هایی که به نفع رقیب ایشان و به زیان آقای خاتمی می شود، پیروزی جناب آقای خاتمی حتی در مرحله اول قطعی است.

به هر حال با همه توضیحاتی که داده شد، این خواننده محترم و همفکرانش که طرفدار رقیب جناب آقای خاتمی هستند، می فرمایند مجمع روحانیون مبارز جز تلاش و تبلیغات متناسب با قدمی که برداشته اند وظیفه دیگری هم دارند؟! از آنان و از ما حرکت، از خداوند هم برکت.

مجمع روحانیون مبارز یا باید کاندیدا معرفی کنند و نسبت به انتخابات موضع مثبت داشته باشند، یا آن را تحریم کنند. این که بگویند ما کاندیدا معرفی نمی کنیم ولی شما در انتخابات شرکت کنید به نفع گروه راست سنتی تمام خواهد شد.

سلام: از نظر ما مهم تر از این که چه کسی انتخاب شود و از طیف راست سنتی و راست مدرن باشد یا از طیف چپ، این است که شرایطی ایجاد شود که تمامی نامزدهای انتخاباتی در یک فضای سالم رقابت، مشارکت کنند و هیچ نامزدی احساس نکند که از بالا تصمیم گرفته شده است رقیب وی و گروهی که رقیب وی به آن وابسته است، باید پیروز شود و به این ترتیب یا برای ورود در عرصه انتخابات بی انگیزه شود یا برای یک فعالیت جدی دارای انگیزه لازم نباشد. مهم آن است که مردم هم برای مشارکت در رأی دادن انگیزه و شور و اشتیاق لازم را داشته باشند و آن در صورتی است که مردم فکر نکنند که از بالا تصمیم بر آن است که مثلاً فلان گروه پیروز شود و همه راه ها برای این پیروزی هموار می شود و هر راهی که به پیروزی رقیب منتهی می شود، مسدود گردد. لذا جناح چپ و مجمع روحانیون مبارز ضمن این که شرایط را برای ارائه لیست، از جانب خود مساعد نمی بینند و ورود در این عرصه را به هر قیمتی که بهای آن باشد، به مصلحت نمی دانند ولی برای ایجاد چنین بستر لازم و مناسبی برای انتخابات تلاش می کنند و اگر در چنین شرایط مساعد و بستر مناسبی جناح راست رأی بیاورد و معلوم شود که مردم آنان را ترجیح داده اند ما با پایبندی به این سخن جاوید حضرت امام(س) که «میزان رأی ملت است» نتیجه چنین رأیی را مبارک و به صلاح نظام و انقلاب می دانیم.